

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

حدیث دومی که معارضه می‌کند با ادله داله بر وجود امر به معروف و نهی از منکر این
حدیث شریف است که در کافی شریف و در تهذیب روایت شده.

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ يَحْيَى الطَّوِيلِ صَاحِبِ الْمُنْقَرِي عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: حَسْبُ الْمُؤْمِنِ عِزًّا إِذَا رَأَى مُنْكَرًا أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَلْبِهِ إِنْكَارَهُ.»

کفایت می‌کند مؤمن را از حیث عزت و شرف در زمانی که منکری را ببیند. چی کفایت
می‌کند؟ «أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَلْبِهِ إِنْكَارَهُ.» که این آن یعلم الله عزوجل من قلبه
إنکاره، در حقیقت فاعل حسیب است. خب پس مفاد این روایت شریفه این است که
کفایت می‌کند از نظر عزت و شرافت برای مؤمن این که وقتی گناهی را می‌بیند، منکری
را مشاهده می‌کند خدای متعال از قلب او انکار نسبت به آن منکر را عالم شود. این
کفایت می‌کند در عزت او. خب اگر وظیفه‌اش در آن صورت از طرف خدای متعال این
بود که به لسان نهی کند و نهی نکرد و عاصی و فاسق شد چطور کفی له عزراً، این که
فقط در قلب انکار داشته باشد. گناه و فسق با عزّ و شرف نمی‌سازد. این عاصی است،
این فاسق است. یا اگر وظیفه‌اش در آن صورتی که گناهی را مشاهده می‌کند، منکری را
مشاهده می‌کند این است که بالید منع کند و جلوگیری کند و نکرد و فقط در قلبش انکار
کرد این کفی له عزراً و شرفاً؟ و حال این که آن عاصی است، این فاسق است، این
گناهکار است.

بنابراین این که فرموده است که کفایت می‌کند از حیث عزّ انکار قلبی، قهراً به دلالت
التزام دلالت می‌کند بر این که وظیفه دیگری ندارد. و در حال انکار قلب این تارک وظیفه
آخری نیست و الا اگر تارک وظیفه آخر که انکار به لسان و ید بود بود، این لم یکف له عزراً
و شرفاً. این تقریب استدلال به این روایت شریفه برای دلالت بر نفی وجوب امر به
معروف و نهی از منکر.

خب در مقام جواب از این استدلال و این روایت وجوهی باز قابل طرح هست که باید
طرح کنیم ببینیم آیا تمام می‌شود یا نه.

وجه اول این هست که علیرغم این که محدثین بزرگ مثل شیخ کلینی قدس سره این
روایت را در باب انکار المنکر بالقلب ذکر کردند و هم چنین مثل صاحب وسائل، جامع
احادیث الشیعه، این‌ها را در این باب ذکر کردند ممکن است بگوییم مفاد این جمله این
نیست. بلکه مفادش این است که اذا رأى منکراً أن یعلم الله عزوجل من قلبه انکاره،
انکاره قلبی که نگفته که. خدای متعال در هنگام و در وقتی که او منکری را می‌بیند از راه

قلب او و از طریق قلب او خدای متعال عالم شود که این بنای بر چی دارد؟ تصمیم و اراده بر انکار عملی دارد. چون اصلاً انکار، ظاهر کلمه انکار انکار به چیه؟ انکار به عمل هست. پس بنابراین اگر ما بگوییم این جمله «أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ» یعنی من طریق قلبه. چون هر انکار عملی مسبوق به یک تصمیم قلبی و اراده قلبی است. و قبل از این که آدم فاعل فعلی بشود باید در قلب تصمیم بگیرد. کفی له عزاً، که تا دید حالا قبل از این که به عملش بیانجامد خدای متعال می بیند تا این منکری را دید این در اثر آن ایمانی که دارد، در اثر آن اطاعتی که از خدای متعال دارد یلعم الله من قلبه این که این انکار خواهد کرد، انکار عملی خواهد کرد.

سؤال: باز عملی نشد.

جواب: انکار عملی دیگه. پس این منافات به ادله امره معروف و نهی از منکر ندارد که می گوید انکار عملی واجب است.

سؤال: عزم و تصمیم شد، عمل که نشد.

جواب: عزم و تصمیم... قهراً عزم و تصمیم به قول علماء نمی شود عزم و تصمیم منفک از عمل بشود. اراده آن حالتی است که دیگه بعدش عمل است و الا اراده نیست، آن قبلی ها اراده نیست. اراده و تصمیم آن زمانی است که دیگه آن است که بعدش عمل یقع. و الا آن مقدمات قلبی مثل تصور، مثل شوق، مثل چی آن ها اسمش اراده نیست. وقتی اسمش اراده می شود که دیگه بعد از آن حالت انتظاریه ای وجود ندارد و عمل می شود.

به خصوص این نُسخی که برای این روایت هست این جا این جور بود در کافی «أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَلْبِهِ إِكْرَاهُ». اما در تهذیب این جور هست:

«أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ أَنَّهُ...»

که شاید تناسب بیشتری هم با این جری داشته باشد. خب پس بنابراین، این یک احتمال که ما این جوری معنا کنیم. حالا یک بگوییم ظهور اولی خود این جمله در این است اصلاً یا به برکت آن روایات و این که آن ها دلالت بر وجوب می کند بالاطهریه و النصوصیه آن ها را قرینه بگیریم بر این که این جمله را این جور باید معنا بکنیم در مقام جمع بین این دو تا که فرق حرف اول با دوم این است که حرف این است که فی نفسه اصلاً این جمله ظاهر در این است ولو مع الغض از آن روایات. و مطلب دوم این است حالا اگر فی نفسه هم نگوییم با توجه به نصوصیت آن روایات و اظهریت آن روایات در این که این مطلب را به عهده دارد می گذارد خب برای این که این تنافی با آن ها نداشته باشد عرف می گوید پس این مقصود است.

حالا اگر از این ها هم اباء کسی داشته باشد لااقل من الاحتمال که احتمال این معنا در روایت شریفه وجود دارد، وقتی جاء الاحتمال بطل الاستدلال. نمی توانیم بگوییم دیگه بگوییم این روایت معارضه می کند یا دلیل بر عدم وجوب است این امرش دائر بین ما یدل علی عدم الوجوب و ما لا یدل علی عدم الوجوب است. پس بنابراین تخلص پیدا می شود از این استدلال از این معارضه به این روایت.

سؤال: ...؟

جواب: یعنی تقيه و فلان و این‌ها. این وقتی است که معارضه‌اش مستقر بشود. تقيه همین جوری که نمی‌توانیم حمل بر تقيه بکنیم. تقيه در جایی است که معارضه مستقر می‌شود آن وقت ممکن است.

سؤال: ببخشید اختلاف نسخه‌ها طبق آن بیانی که شما داشتید

جواب: حالا می‌آید. ان شاءالله راجع به اختلاف نسخه‌ها هم حالا سخن می‌گوییم. حالا این بنا بر این که فرض کنید این نسخه‌ها متحد هستند و همین است که حالا این بنا بر این است.

این جواب اول. جواب دوم:

جواب دوم این است که همان طور که در روایت قبل گفتیم این يحمل علی صورة عدم التمكن من الإنكار. أو عدم شرط الإنكار اللسانی و الیدی. خب این اطلاق دارد. کفی للمؤمن حسب المؤمن عزاً إذا رأى منكراً أن يعلم الله عزوجل من قلبه انكاره، اطلاق دارد حسب المؤمن چه در صورتی که امکان و تمکن از انکار لسانی و یدی داشته باشد چه نداشته باشد.

و هم چنین حسب المؤمن عزاً چه تمکن از انکار یدی و لسانی داشته باشد یا نداشته باشد، اطلاق دارد. خب به واسطه آن ادله تقييد می‌شود. همان جوری که آن روایت قبلی تقييد می‌شد. حسب المؤمن در چه ظرفی؟ در ظرفی که تمکن از انکار لسانی و یدی علی حسب الشرايط نداشته باشد. یا اگر تمکن هم دارد شرايط انکار لسانی و یدی متوفر نیست. بنابراین این تعارض یندفع به انقلاب نسبتی که در اثر تقييد به ادله مقیده برای این روایت وجود دارد. با تقييد به ادله مقیده آن تعارض برطرف می‌شود و توافق ایجاد می‌شود، این هم جواب دوم و جواب متینی است که این طور جواب بدهیم.

جواب سوم:

جواب سوم این است که أن يحمل علی الحكم الحیثی من حیث وظیفه القلب. چون ما در قبال منکر قلب‌مان یک وظیفه دارد، لسان‌مان یک وظیفه دارد، یدمان و قدرت‌مان یک وظیفه دارد.

به حسب ادله‌ای که در باب امر به معروف وارد شده که خدای متعال وقتی منکری واقع می‌شود برای قلب ما به حسب روایاتی که خواندیم قبلاً و عرض کردیم که مراجعه بفرمایید برای بقیه‌اش. یک وظیفه‌ای تعیین کردند. برای لسان‌مان هم یک وظیفه‌ای تعیین کردند. برای قوای‌مان که ید کنایه از قدرت هست برای آن هم یک وظیفه تعیین کردند. حالا این جا که می‌فرماید «حَسِبَ الْمُؤْمِنُ عِزًّا» این که خدای متعال وقتی با منکری مواجه می‌شود خدای متعال علم پیدا کند که در قلب این انکار هست و انکار هم بگوییم همان انکار قلبی مقصود است یعنی اشکال جواب سوم انکار قلبی مقصود است، در جواب دوم هم انکار قلبی، آن رفع ید می‌کنیم از آن جواب اول. خب این از حیث چی مقصود است؟ از حیث وظیفه قلبیه کفاه عزاً، نه از سایر وظایف. آیا این روایت شامل این نمی‌شود کفاه عزاً که خودش اتفاقاً فاعل همان منکری است که دارد می‌بیند ولی وقتی از دیگران صادر می‌شود یا یک منکر دیگری را انجام می‌دهد این که نمی‌خواهد این روایت بگوید که این من کل الجهات و الحیثیات ذا شرف است و عزیز است. از یک حیث می‌خواهد بگوید، این حیث چه حیثی است، به قرینه آن روایات این اطلاقش که می‌خواهد بگوید از ظاهرش این است که من کل الحیثیات است نه، به قرینه آن‌ها رفع ید می‌شود از

آن ظهور بدوی و حمل می‌شود بر عزت من حیث وظیفه القلب، نه من حیث وظیفه اللسان و من حیث وظیفه الید. اگر ما از جواب اول و دوم صرف نظر کنیم که آن‌ها البته اظهر هستند آن جواب اول و جواب دوم. اگر آن‌ها هم در مقام نباشد و تنزل از آن‌ها بکنیم این جور هم می‌توانیم جواب بدهیم و رفع معارضه کنیم پس بنابراین باز معارضه حل می‌شود.

سؤال: ...؟ الان می‌خواهیم ببینیم آیا آن روایت دلالت بر وجوب دارد یا توجه به این ...

جواب: دلالت که دارد. در دلالتش مناقشه نیست، می‌خواهیم ببینیم معارضه دارد یا ندارد. معارضه دارد یا ندارد یعنی دلالت‌مان مفروض است، دلالت این هم مفروض است. حالا توی اصول به ما یاد دادند گفتند وقتی آن دلالت اظهر بود و این ظاهر بود، هر دو دلالت است ولی آن دلالت اظهر است. یا آن دلالت نص است و این دلالت ظهور است. این جا هم معارضه را حل می‌کنیم پس به آن دلالت آن ادله اخذ می‌کنیم. خب این جا هم همین جور است دارد این جور می‌گوید. می‌گوییم که آقا اولاً این جواب اول می‌گوییم که این اصلاً معارضه ندارد. این دلالت از یک چیز دیگه دارد می‌کند و به مطلبی دارد دلالت می‌کند که با آن‌ها هماهنگ است اصلاً. در جواب دوم این است که می‌گوییم بله ولی تقیید می‌شود. و بعد التقیید باز معارضه ندارد. و جواب سوم این است که خب آن‌ها اظهر هستند، صرف نظر از جواب یک و دو کردیم. آن‌ها اظهر هستند، آن‌ها نص هستند در این مسأله، قابل انکار نیست دلالت آن‌ها. این قابل حمل بر حیثیت هست یعنی کأنّ این جوری گفته شده که «حسب المؤمن عزاً من ناحية وظیفه قلبه» این که خدا بداند که ...؟ این قابل این معنا هست پس معارضه نیست که باعث بشود شما از ...؟ از ادله سابقه بکنید.

و اما جواب چهارم:

جواب چهارم این است که این روایت شریفه در سه مورد اختلاف نسخه دارد. یکی در همین کلمه عزاً «حسب المؤمن عزاً» در کافی مطبوع به طبع اسلامی و در مطبوع به دارالحديث و در وافی این‌ها همین عزاً هست. و مرآة العقول... گمان می‌کنم متن مرآة العقول.... نه مرآة العقول نه، ولی این‌هایی که گفتیم «عزاً» هست. و معروف و مشهور از نقل از کافی در کتب ناقل از کافی همین عزاً هست. این یک نسخه، نسخه دیگر غیراً یا غیراً هست. «حسب المؤمن غیراً» که از غیرت هست. یعنی از حیث غیرت و تعصب دینی نه عزت و شرف. که مرحوم مجلسی قدس سره در مرآة العقول آن جا فرموده: «و فی التهذیب...» چون متن مرآة العقول غیراً است. تعلیق ایشان هم همین غیراً را معنا کرده. بعد فرموده: «و فی التهذیب عزاً و هو تصحیف» از این کلام ایشان استفاده می‌شود که اصلاً نسخ کافی که پیش ایشان بوده که ظاهراً نسخ متعدده‌ای از کافی پیش مرحوم مجلسی است همه‌اش متفق در غیراً بوده. فلذا عزاً را به کی نسبت داده؟ به تهذیب. و بعد هم حکم بالتصحیف. خب این هم... بعد ایشان حالا در صورتی که غیراً باشد چی معنای آن می‌شود، ایشان سه معنا فرموده است برای این که «غیراً» اگر مقصود باشد. یکی: «أی غیرة و أنفة عن محارم الله من قولهم غار علی امرأته غیراً و غیرة» معنا این جور می‌شود؛ کفایت می‌کند مؤمن را از حیث تنفر و اشمئزاز از محارم خدای متعال این که خدا از قلب او بداند که انکار می‌کند او را. قلبش انکار می‌کند. این یک معنا.

«أو تغییراً للمنکر» یا این که «غیراً» یعنی تغییراً. که همان جور که بعداً از فیروزآبادی در قاموس نقل می‌کنند «غیره؛ جعله غیر ما کان» یعنی غیر آن که بود قرارش بدهد. «و حوَّله و بدَّله و الإسم الغیر» این بگویم اسم است، یعنی چی؟ یعنی کفی للمؤمن از حیث

این که می‌خواهد تغییر بدهد، تبدیل کند، برگرداند این معصیت را، این منکر را که خدای متعال از قلبش آگاهی پیدا کند که انکار دارد. این کفی این که خدای متعال این را در قلبش می‌نشاند وقتی در قلبش چنین چیزی بود این قهراً به عمل می‌انجامد. این شبیه می‌شود به همان معنای اولی که ما عرض کردیم.

سؤال: اسم مصدر از تغییر می‌فرماید؟

جواب: بله.

و معنای سوم «تغییر حبه و الرضا به عن القلب» آن معنای دومی که ایشان کرده تغییر در عالم خارج است. معنای سوم این است که تغییر در قلب. یعنی معصیتی را می‌بیند، توی قلبش می‌بینی این را دوست دارد، یک موسیقی را می‌شنود، یک غنایی را می‌شنود، یک منظره محرمی را می‌بیند خب توی قلبش راضی است، خشنود است، دوست دارد. کفی برای این که این را تغییر بدهد که وظیفه انسان این است از قلبش بزدايد این زنگارها را، از قلبش بیرون کند و مصفاً کند قلبش را این که خدای متعال از قلبش این آگاهی را داشته باشد که انکار می‌کند. کسی که انکار توی قلبش هست دیگه انکار با حب جمع نمی‌شود. با رضایت جمع نمی‌شود. پس یا غیراً به معنای آن تنفر و اشمئزاز است که ایشان گرفتند یا به معنای تغییر دادن امر خارجی است، یا به معنای تغییر دادن رضا و حب قلبی است. یک معنای دیگر هم که خوب بود ایشان می‌فرمود که معنای چهارم می‌فرمود این که از همان غیرت باشد یعنی تعصب و غیرت دینی. این هم یک نسخه.

نسخه سوم خیراً هست. حسیب المؤمن خیراً. که در جامع احادیث الشیعه در هامش این را نقل فرموده از مستدرک. مستدرک مراجعه بفرمایید از مشکاة الانوار سبط الطبرسی یا طبرسی ایشان در مشکاة الانوار که این حدیث را نقل می‌کند در آن جا «خیراً» نقل کرده. خب و این که توی جامع احادیث الشیعه دارد مشکاة الانوار مثله این مثله تمام نیست آن که از کافی ایشان نقل کرده خیراً نیست، این مثله این جا نباید بگوییم. باید بگوییم نحوه مثلاً یا بگوییم اختلافش را.

خب پس نقل مشکاة الانوار چیه؟ خیراً هست. یعنی کفی یا حسب المؤمن خیراً إذا رأى منكراً أن يعلم الله. این هم نسخه سوم بود.

نسخه چهارم «عذراً» هست. که اگر عذراً باشد دیگه دلالتش بر مدعا یعنی این که دلالت می‌کند بر عدم وجوب خیلی بهتر می‌شود. «حسب المؤمن عذراً» در درگاه خدای متعال، برای عذر در درگاه خدای متعال کفایت می‌کند همین که انکار قلب بکند وقتی منکری را می‌بیند. عذراً، استظهره المجلسی قدس سره فی ملاذ الاخيار، جلد 9، صفحه 472. ایشان البته نسخه نقل نمی‌کند ولی حدس ایشان و استظهار ایشان این است که باید این واژه در این کتب «عذراً» باشد. نسخاً بد نوشتند «عزاً» نوشتند، «خیراً» نوشتند، «غیراً» نوشتند، نه این عذراً باید باشد. ولی این دیگه نسخه نیست این حدس مرحوم مجلسی قدس سره است.

سؤال: ...؟

جواب: خیلی خوب هست این. نسخه ورام «عذراً» هست؟

سؤال: بله.

جواب: این جا البته ملاذ الاخبار می‌گویند «و الظاهر عذراً» از کسی هم نقل نمی‌کند. می‌فرماید و الظاهر عذراً. حالا طبق آن چه که ایشان پیدا کردند خب پس نسخه هم هست، یعنی مرحوم ابن ورام، ایشان عذراً نقل کرده. خب این هم یک نسخه.

این مورد اول که اختلاف نسخ در مورد این حدیث شریف وجود دارد.

مورد ثانی ...

سؤال: ...؟

جواب: نه حالا می‌گوییم این چه چیزی را ایجاب می‌کند. عرض می‌کنم.

این مورد اول. مورد دوم جمله اخیر روایت هست که این بود که «من قلبه انکاره» این در کافی شریف همین است. حالا این کافی اسلامی و دارالحديث همین است «من قلبه انکاره» یا مرآة العقول هم «من قلبه انکاره».

نسخه دیگر «انکاراً» هست. یعنی «أن يعلم الله عزوجل من قلبه أنكاراً» این هم یک نسخه است. این را دارالحديث از نسخه‌ای که اسمش را گذاشته بس، از آن نسخه نقل می‌کند که آن جا «انکاراً» هست.

نسخه سوم آن است که در تهذیب جلد ششم، صفحه 199، طبع غفاری، یا صفحه 178، طبع آخوندی و هم چنین مشکاة الانوار بر حسب نقل مستدرک. این است که «أن يعلم الله من نيته أنه له كاره» این هم این نسخه.

پس در مورد دوم هم که آخر حدیث شریف باشد این اختلاف وجود دارد.

مورد سوم که خیلی مهم نیست این «إذا رأى» در مشکاة الانوار منقول از مشکاة الانوار «إن رأى» است. حالا این خیلی ولی باز هم یک اختلاف است علی‌آی حال. اِذا آن جا. این اختلافات مال متن بود، حالا سند که حالا بعداً بحث می‌کنیم آن جا هم یک اختلاف نسخی وجود دارد. این‌ها متن حدیث بود.

خب این اختلافات قبلاً یک مطلبی را عرض کرده بودیم این است که تارةً ما علم اجمالی یا اطمینان اجمالی داریم که بالاخره یکی از این نسخ صادر شده. اگر کسی علم اجمالی یا اطمینان اجمالی دارد که واقع امر و ما صدر عن الامام علیه السلام حتماً یکی از این سه تا از این نسخ هست این لایضراً. چون طبق تمام این نسخ لولا جواب‌هایی که دادیم استدلال تمام است. خیراً باشد، عزاً باشد، غیره باشد، عذراً. هر چی از این‌ها باشد آن بیان استدلال برای دلالت بر عدم وجوب امر به معروف و نهی از منکر تمام است بدو. اما اگر کسی بگوید نه ما چه علم اجمالی داریم، لعل یک چیزی غیر این‌ها اصلاً بوده، مثل این که آن موقعی که مثلاً مرحوم غیر مجلسی اصلاً عذراً را ندیده بودند، فقط «عزاً» و «غیراً». «خیراً» را مرحوم مجلسی ندیده بوده. حالا عذراً را هم که خودش احتمال داده، استظهار کرده بعد حالا یک نسخه‌ای هم پیدا شد که گفته عذراً. چطور آن موقع این دو تا را می‌دیدند، چیز دیگری نبوده. خب احتمال می‌دهیم چیز دیگری باشد.

سؤال: ...؟

جواب: بله، ممکن است اصلاً یک چیز دیگری باشد که اگر آن بود اصلاً معنا یک چیز دیگه

می‌شود دلالت نمی‌کرد.

سؤال: ...؟

جواب: حالا صبر کنید من حرفم تمام بشود بعد هر چی خواستید اشکال کنید.

سؤال: ...

جواب: بله، عیباً. خب پس این هم بالاخره اختلاف نسخه است دیگه. ما سر اختلاف نسخه داریم می‌گوییم.

سؤال: ...؟

جواب: نه، آن هم «أن لا يعلم من قلبه...» آن اگر باشد اصلاً معارضه نمی‌کند دیگه، آن اصلاً معنای دیگری است. «أن لا يعلم من قلبه إنكاره» خب آن وقت آن چیزش چیه؟ عیباً هست دیگه. کفی برای مؤمن عیب، این که انکار قلبی نداشته باشد. بله، چون گناه است.

خب حالا این جا حرف سر همین هست که پس بنابراین وقتی که ما علم اجمالی یا اطمینان اجمالی نداریم حتی اگر تمام نسخ موجوده‌ای که فعلاً ما علم اجمالی یا اطمینان اجمالی نداریم دلالتش تمام باشد که حالا با وجود این یک نسخه‌ای هم هست که اصلاً دلالتش تمام نیست که این خودش می‌شود یک جواب آخری که این مردد است اگر حالا ببینیم.

عرض کردیم به این که در این موارد که ما نسخ مختلفه داریم و این مطلب مهمی است. نسخ مختلفه داریم قهراً به هیچ حجتی نمی‌توانیم اثبات کنیم که این جا چی هست، امام چی فرموده. چون تطبیق ادله حجت ظهور یا حجت صدور بر هر یکی از این‌ها بر تمام این‌ها که می‌سور نیست. چون می‌دانیم هم‌اشار صادر نشده. بر بعض خاص دون الآخر، آن هم که ترجیح بلامرجح است.

سؤال: حاج آقا آن قسم اول نفرمودید چرا با این حالی که از امام یک جمله را دوبار گفتند با دو تا کلمه، این جا نه، ولی گاهی اوقات یک راوی با...؟

جواب: آن جا عیب ندارد، اگر تعدد روایت باشد اشکال ندارد. فرض این است که روایت واحده است. همین روایت واحده که کافی دارد، نسخ خود کافی مختلف است. همین روایت، همین روایت که دارند نقل می‌کنند... تهذیب از این همین روایت نقل کرده. یک روایت واحده است. خب این روایت واحده اگر شما بخواهید بگویید که تمسک کنید به ادله حجت صدور و بگویید همه این‌ها صادر شده این که ممکن نیست. چون علم داریم که این جور نیست. اگر بخواهید به ادله حجت صدور تمسک کنید و بگویید بعضش صادر شده مثلاً آن که «عزاً» هست فقط بگویید صادر شده یا آن که «خیراً» هست فقط بگویید صادر شده، این هم ترجیح بلامرجح است. اگر بخواهید بگویید یکی از این‌ها لا علی التبعین صادر شده این هم که فرد مردد و لا علی التبعین وجود ندارد. پس بنابراین ما به هیچ دلیلی نمی‌توانیم تمسک کنیم. نمی‌توانیم بگوییم این را نمی‌توانیم بگوییم، آن را نمی‌توانیم بگوییم. چون علم اجمالی که نداریم، اطمینان اجمالی هم که نداریم، چه حجتی داریم بر این‌ها، شاید هیچ کدام از این‌ها نباشد. وقتی هیچ کدام نبود استدلال به روایت تمام نیست. این مطلب در موارد اختلاف نسخ که گاهی می‌بینیم آقایان این جوری می‌فرمایند،

می‌فرمایند بالاخره یا این است، یا این است، استدلال تمام است. ما این را مناقشه داریم. هر وقت اختلاف نُسخ شد ولو هر دو دلالت داشته باشد، مهم این است؛ اختلاف نُسخ شد هم آن نسخه... اگر آن صادر باشد دلالت دارد، هم این نسخه اگر صادر باشد دلالت دارد. آقایان در این موارد می‌گویند استدلال تمام است دیگه برای این که یا این است، یا این است. هر کدام باشد دلالت بر این مدعا می‌کند. ما می‌گوییم این جا مناقشه داریم.

بله اگر شما اطمینان یا علم دارید که یکی از این دو تا صادر شده بله می‌توانید بگویید بالاخره یا این صادر شده، یا این صادر شده. هر کدام صادر شده باشد این مدلول را دارد. اما اگر فرض این است که شما علم ندارید، قسم حضرت عباس نمی‌توانید بخورید، نه به این و نه به این و نه می‌توانید بگویید به حضرت عباس یکی از این دو تا صادر شده فقط می‌توانی بگویی ادله حجیت خبر این‌ها را دارد می‌گیرد. از راه شمول ادله حجیت خبر داری می‌گویی و الا نه علم داری، نه اطمینان داری. حالا که از راه ادله حجیت خبر را داری می‌گویی ادله حجیت خبر که هر دو را نمی‌تواند بگیرد. یکی علی التبعین دون دیگری هم که ترجیح بلامرجح است. یکی لا علی التبعین هم که وجود ندارد، همان حرفی که در تعارض خبرین آقایان یادمان دادند. چی فرمودند؟ گفتند در مورد تعارض دو خبر این‌ها تساقط می‌کنند. چرا؟ چون ادله حجیت هر دو خبر را بخواهد بگیرد که ممکن نیست چون فرض این است که این‌ها تعارض دارند، تناقض دارند. یکی را بخواهد بگیرد علی التبعین دون دیگری، ترجیح بلامرجح است. یکی لا علی التبعین هم که وجود ندارد پس ادله حجیت هیچ کدام را نمی‌گیرد. وقتی هیچ کدام را نگرفت هر دو از حجیت ساقط هستند. عین این حرف و این کلام در اختلاف نُسخ می‌آید.

سؤال:

جواب: خوب دقت کنید. تعارض نمی‌گوییم که، می‌گوییم صدر من الامام غیراً، صدر من الامام عزاً، صدر من الامام خیراً، صدر من الامام عذراً، صدر من الامام عیباً، کدام یک از این‌ها؟ ما که علم نداریم. ما فقط از رهگذر خبر ثقه می‌خواهیم بگوییم. خبر ثقه همه این‌ها را بخواهد بگیرد، علم داریم که این جور نیست. امام این جا یا عزاً فرموده یا خیراً یا یکی از این‌ها را فرموده. پس خبر ثقه... تطبیق ادله حجیت خبر ثقه بر تمام این‌ها خلاف وجدان ما است و نمی‌توانیم پس تمام نمی‌شود. بر بعض این‌ها دون الآخر خلاف است این را هم نمی‌توانیم بگوییم. بر واحد غیرمعین هم که وجود ندارد پس ادله حجیت خبر ثقه اصلاً این جا قابل تطبیق نیست. پس هیچ دلیلی نداریم که از امام علیه السلام یکی از این‌ها صادر شده باشد، شاید اصلاً هیچ کدام از این‌ها صادر نشده و اصلاً یک چیز دیگه بوده که اگر آن باشد شاید اصلاً دلالت نداشته باشد.

سؤال: حاج آقا شما بر این هم دلیل ندارید که هیچ کدام صادر نشده از معصوم.

جواب: ما بر صدور دلیل می‌خواهیم. می‌خواهیم تکیه کنیم بر آن، نه بر عدم صدور. ما می‌خواهیم بگوییم صادر شده از معصوم تا به آن استدلال کنیم همین که دلیل بر صدور نداشته باشیم نمی‌توانیم استدلال کنیم دیگه.

سؤال: ...؟

پس بنابراین، این قاعده کلیه است که در موارد اختلاف نُسخ این مشکله وجود دارد مگر

اثبات بشود یک نسخه صحیح است. قرائن بگوید این نسخه تمام است. آن جا بله. در مانحن فیه البته این مقدارش هست که ما نقل مشکاة الانوار ممکن است کسی اشکال چون مرسل است، هیچ سندی نداریم. نقل وژام آن جا هم اگر مرسل باشد همین جور است. آن‌ها می‌روند کنار اما در عین حال خود نُسخ کافی و تهذیب که دیگه این نُسخش متواتر اجمالی است برای ما اختلاف دارند. عزاً و غیراً. حالا آن بقیه عذراً و عیباً و این‌ها، آن در کتاب‌هایی است که ممکن است بگویم آن‌ها معارضه نمی‌توانند بکنند. وقتی این اختلاف وجود داشت پس بنابراین می‌گوییم ما متن ثابتی که صادر از امام معصوم علیه السلام شده باشد در این جا و ادله حجیت بگیرد آن را، نه علم وجدانی به آن داریم، نه علم تعبیدی. وجداناً که علم نداریم، اطمینان وجدانی هم که نداریم، تعبداً هم که نداریم به همان برهانی که گفتیم. پس لم یثبت من المعصوم علیه السلام که این جا چی فرموده.

سؤال: ...؟ مضمونی هم صدورش..

جواب: مضمون بعد از این است که این الفاظ را بدانیم چی صادر شده.

سؤال: بعد می‌گوییم راوی‌ها دقت نکردند الفاظ را دقیق نیاوردند. ولی

جواب: چرا. همین بر...

سؤال: اطمینان به مضمون....

جواب: شاید هم اصلاً اشتباه کردند، یک چیز دیگری امام فرموده این‌ها این عبارت را

سؤال: بر فرض این که اطمینان به مضمون پیدا نکنیم.

جواب: بله آن که عرض کردیم.

سؤال: نه شما اطمینان به صدور یکی از نسخه‌ها ندارید.

جواب: نداریم.

سؤال: خب آن را نداریم اما اگر یک نفر اطمینان به مضمون پیدا کرد.

جواب: از کجا؟

سؤال: از مجموع این نسخه‌ها. ایشان متعارض نسبت به یکدیگر حرف نمی‌زنند همه‌اش دارد مؤمن را مدح می‌کند که اگر منکر قلبی بودی حالا با الفاظ مختلف. یعنی به مضمون می‌توانیم اطمینان پیدا کنیم اما راوی‌ها الفاظ مختلفی را اشتباهاً گفتند.

سؤال: ...؟

جواب: عیباً با خیراً با عزاً، یکی است معنایش؟ عزاً که مرحوم چیز می‌فرماید تصحیف است، اصلاً می‌گوید این معنایش معنای درستی نیست، می‌گوید تصحیف است، با معنای غیراً یکی است؟

سؤال: ...؟

جواب: ببینید نقل به معنا اشکالی ندارد. ولی این‌ها معنای مختلفی است. خیر غیر عز هست، غیر غیرت است. آن تغییر است. اصلاً معنا دو تا است.

سؤال: درسته معنا دو تا است ولی دو تا مدح مؤمنی است که ...

جواب: بابا آخه چی مدح کرده امام علیه السلام.

سؤال: به هر چی، استدلال تام است.

جواب: نه تام نیست. چون نمی‌دانیم، شاید اصلاً این‌ها نباشد، اصلاً آن مدحی که فرموده شاید این‌ها نباشد. شاید یک چیز دیگری اصلاً باشد که اگر آن چیز باشد اصلاً معارضه با آن ادله نمی‌کند.

سؤال:

جواب: شما یک حرف‌های عجیب و غریبی می‌زنید. چه ربطی دارد. آن جا وقتی ادله حجت خبر ثقه دارد می‌گیرد، معارضه ندارد، این مشکل ندارد که نمی‌توانیم این حرف را بزنیم. خب شارع فرموده.

سؤال: ...؟

جواب: اگر معارضه دارد الکلام الکلام. اگر معارضه‌اش را حل کردیم خیلی خب، معارضه‌اش را حل نکردیم همین است.

خیلی خب پس بنابراین، این هم جواب دیگری است که این جا گفته می‌شود پس بنابراین این روایت را نمی‌توانیم، حجت نیست بر این که معارض قرار بدهیم با ادله دیگر یا استدلال کنیم بر عدم وجوب و الکلام تتماثل.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.